



## اصلاح چند اشتباه در ترجمه احوال

### طالب آملی

۲

#### انتقال میر ابوالقاسم از مازندران به مشهد

در پایان سال ۱۰۱۴ میر ابوالقاسم به مشهد منتقل گردید و تا ۱۰۱۷ در آنجا به خدمت سرکار فیض آثار یا آستانه رضویه از طرف میرزای عالمیان میپرداخت. از محمد طالباکه تا سال ۱۰۱۳ در مازندران با او مربوط و محشور بود در موقع اقامت مشهد در حدیقه فیض نامی نمیرد. از آشنایان گیلان و مازندران تنها نورالدین محمد شاعر و خطاط لاهیجی در مشهد با او همراه بوده که وصف روز خلعت پوشان میرزای عالمیان را در صحن مقدس رضوی با حضور علما و سادات خراسان به خط نستعلیق زیبا و انشائی متکلفانه در حدیقه فیض او به سال ۱۰۱۷ نوشته است. از سیاق تحریر او چنین استنباط میشود که در این موقع بروی و میر ابوالقاسم در مشهد مانند مازندران خوش نمیگذشته است.

#### میر در خدمت اهل فضل و ادب

میر ابوالقاسم حسینی ترشیزی به هر جا که میرفته میکوشیده است جمعی از ارباب قلم و علم و هنر و ادب و فضیلت را در پیرامون خود گرد آورد و همواره در یادداشتهای خود به هم نشینی و استفاضه از فیض ملاقات آنان اشاره میکند. معلوم است همانطور که خروج او از دایره عمل مازندران این رشته ارتباط را در محل گسسته و بانگ شکوه برخی از علاقه مندان را بلند کرده بود خودش را نیز که در مشهد از چنان محیط آزادی برخوردار نبود و ناگزیر از متابعت مقتضیات

\* آقای استاد محیط طباطبائی . از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور

سخت محلی بود چنان در شکنجه روحی نگاهمیداشت که نورالدین لاهیجی در روز کامیابی او که اوج رفعت مقام میرزای عالمیان باشد به دستور او در حدیقه‌اش مینویسد «وقتی بود که از کجروشیه‌های روزگار بسیار متالم بودیم و ازیار و دیار دورافتاده، نه غمخواری و نه مونس، بعد از لطف الهی امید التجا به هیچ آفریده نمانده بود، لیلأ و نهارأ از صحبت مجلسیان موما الیه مستفیض و بهره‌مند میشدیم».

به همین سبب وضع آن دسته که در ساری و آمل هم از این جمع دورافتاده بودند قاعدتاً بایستی نامطلوب شده باشد.

در سال ۱۰۱۸ که میرابوالقاسم دوباره به حکومت مازندران منصوب شده و در صدد جمع‌آوری دوستان هنرمند خود برآمد دیگر ذکری از محمد طالب در حدیقه فیض او نمیرود و طفیلی لاهیجی ماده تاریخ حکومت دوم او را سروده است.

### خروج طالب از مازندران

محمد عارف در تذکره خود خروج طالب را از مازندران و وصول او را به اصفهان در سال ۱۰۱۰ هجری نوشته و دیگران هم از او نقل کرده‌اند ولی با شهادت خط طالب که در ۱۰۱۳ شعری در جنگ میرابوالقاسم ممدوح خود نوشته است این قول از اعتبار می‌افتد و باید این اتفاق ملاقات او را با عارف مربوط به بعد از ۱۰۱۴ دانست که میرابوالقاسم پس از وقوف بر عزل خود از عمل مازندران، برادرش میرشاه تقی را در ساری به جای خود نهاد و به بهانه بیماری زن و فرزند خویش که در سمنان اقامت داشتند و لزوم دیدار آنها از ساری خارج شد و دیگر تا پایان سال ۱۰۱۷ که با مقام تازه‌ای به مازندران برگشت از او در مازندران خبری در دست نداریم بلکه او را در شهر مشهد سرگرم خدمت آستانه مینگریم. بنا بر این محمد طالب که منظور نظر محبت او بوده در همان موقع دل از مازندران برکند و رهسپار کاشان و اصفهان شد و در آنجا هم آنچه را در مازندران از دست داده بود نیافت و رهسپار مشهد گردید که میرابوالقاسم هم تازه بدانجا انتقال یافته بود. وضع نامساعد میرابوالقاسم شاید او را به جستجوی مورد دیگری برای تأمین زندگانی و ادارا ساخته باشد چه پس از تقدیم شعری در مدح حضرت رضا و اظهار وضع و حال ناگوار خویش به مرو رفت تا در پیش بکتاشخان بماند.

در دیوان چاپی طالباً قصیده‌ای به مدح میرزای عالمیان و قصیده و ترکیب‌بندی هم به مدح میرابوالقاسم مزبور موجود است که تصور میکنم ترکیب بند را بعد از شکسته شدن حلقه ابتلاف یاران و مسافرت میرابوالقاسم به نام او سروده باشد.

### شعری در ستایش میرابوالقاسم

قصیده دیگری که در صفحه ۸۴ دیوان چاپی از بیت ۲۹۰۴ تا ۲۲۴ را شامل است

با ردیف «سخن» و مطلع : «ای کلام تو قبله‌گاه سخن سایه دانشت پناه سخن» نیز باید در مدح همین میرابوالقاسم باشد. زیرا همه ایات این قصیده بر اوصاف شخصی او دلالت دارد.

ای کلام تو قبله‌گاه سخن	سایه دانشت پناه سخن
عقل کل با همه سخندانی	بر تو هرگز نیافت راه سخن
جز تو برمسند فصاحت کیست	که به سر کج نهاد کلاه سخن
نیست ممکن که در مجالس نطق	جز تو بر کس فتد نگاه سخن
فکر مسوینه طلا کسارت	سحر بافد به کارگاه سخن
خاطرت موج خیز دریائست	جاودانسی در او شناه سخن
توئی امروز سید الفصحا	شه نشین از تو پیشگاه سخن
صاحباً از وبال اختر شعر	به محاق او فتاده ماه سخن
سر به سر خلق دشمن سخند	نیست یلک دوست خیر خواه سخن
نیست یکن که گوید: ای سفها	میکنید از چه خانقاه سخن؟
خون مسکین سخن چه میریزید؟	چیست ای ظالمان گناه سخن؟
ز انتقام سخن بیندیشید	که زننده ره‌یست راه سخن
من گرفتم سخن گنه‌کارست	لب خاموش عذرخواه سخن

قصیده دیگری بر همین وزن و ردیف ولی با حرف قافیه میم در پی این قصیده با قید تجدید مطلع آمده که آنرا هم بنا به قرینه مطالب باید او در وصف میرابوالقاسم سروده باشد.

### کسب اجازه برای خروج از مازندران

در صفحه ۱۳۶ دیوان چاپی او قطعه‌ای دیده میشود که ازنام مخاطب آن یاد نشده ولی با دقت در سیاق سخن میتوان حدس زد که خطاب او به همان میرابوالقاسم ترشیزی حاکم مازندران در آخرین سال از حکومت اول او بوده است.

مطلع قطعه :

خدا ایگانا؟ آنی که در تنسم رای  
به صبح غوطه‌دهی پیکر شب رنجور

در ضمن ایات قطعه، این سه بیت قرینه است که مخاطب شاعر مستوفی صاحب‌قلمی بوده است :

«تبارك الله زین گردش آفرین قلمت	که برده آب رخ پیچمان طره حور
سینه‌نیشی که چو ز دبر نواصماخ انگاشت	که طفل نغمه نژاد از مشیمه طنبور
دم صریر نمکسود رشک تحریرش	به زخم نغمه داود در ادای زبور»
آنگاه به عرض تقاضای خود چنین می‌پردازد :	
«فلك جناباطی شد حدیث حمد و ثنا	اجازتسی که کنم حرف مدعا مذکور

مرا در این همه تصدیع اینک معنی نصیب  
به نقل صوری از این «الگه» دارم مجبور  
(کلمه الگه در مورد ولایات تابع مازندران پیوسته بر قلم تحریر میرابوالقاسم در  
نوشته‌هایش میرفته)

غبار خاسته‌ام ز آن سپهر میکنم  
گرشمه‌ای خله خاطر مراست میدانی  
هجوم غیرت آن عشوه میدهد پرواز  
و گرنه در بن ناخن بسود فراق ترا  
چو عزم ساختم جزم و راسخم، امید  
طالباً در این شعر از میرمدوح اجازه سفر به خارج از الگه، محل اقامت خود می‌خواهد  
و باعث بر این اقدام را پس از قید کوشش برای قسمت مقرر به‌طور سربسته «گرشمه» و  
«عشوه‌ای» می‌شمارد که مانند خله کشتی محرك طبع غیور او شده و از غیرت آن از بهشت سرور  
مازندران همچون مرغی با بال حسرت می‌خواهد پرواز کند با وجودیکه دوری از حضرت میر  
اورا زحمتی بیش از رنج جان‌کندن و فشار قبر میدهد عزم را بر ترک وطن جزم کرده و از دستور،  
دستور می‌خواهد.

### طالب طالبای لهجه مازندرانی

این موضوع که به کار عشق و دل‌باختگی خالی از اشاره نیست می‌تواند داستانی را که  
در مازندران از زبان خواهرش به لهجه گیلک درباره ناکامی عشق طالب سروده‌اند و «به اسم  
طالب طالبای» ورد زبان روستائیان و شبانان مازندران است تصدیق و تأیید کند. بیت اول آن:

«طالب مه طالبو طالب فرامرز هر کجه بمردی خدا بیامرز»

گواهیست که این سخن را خواهر او یا دیگری بعد از مهاجرت طالباً بدانشوی مرز  
ولایت و بی‌خبری از سرنوشت وی به یاد او سروده است، امری که خواهر طالباً را پس از چند  
سال تحمل رنج فراق برای آگاهی از احوال برادر به هند برد و در آنجا بماند تا بعد از مرگ  
برادر به سالها جان سپرد.

### نتیجه بحث

به هر صورت طالب تا سال ۱۰۱۳ مقیم مازندران بوده و نخستین سفر او در سال ۱۰۱۴  
گویا به وقوع پیوسته باشد و پس از درنگی در کاشان در ۱۰۱۵ او را در اصفهان دیده‌اند. بعد  
از انتقال میرابوالقاسم ترشیزی حامی او به عمل سرکار فیض آثار مشهد بعید نیست طالب برای  
دیدار او به مشهد آمده و از آنجا به سببی نامعلوم خود را به مرو رسانیده و مدتی را در مرو به

سربرده باشد. چنانکه رباعی قصد سفرهند او نشان میدهد در سال ۱۰۱۷ عازم هند شده است. کاتب رباعی مزبور در کنار آن رباعی که در ذیل چند رباعی دیگر و منسوب به خیم نوشته است، می‌افزاید: «این ابیات را به تاریخ ۲۴ شهری قعده سنه ۱۰۱۷» ولی جمله را ناقص گذارده است. بنابراین به کمک حدیقه فیض میرابوالقاسم ترشیزی برخی از شبهه‌ها که در ترجمه احوال طالب به وجود آمده از میان برداشته و بدین صورت اصلاح شد:

۱- طالب تا ۱۰۱۳ با دستگاه میرابوالقاسم حاکم مازندران مربوط بوده است.  
۲- میرابوالقاسم مزبور از مردم ترشیز (کاشمر فعلی) و از زیردستان میرزا محمد شفیع خراسانی مستوفی اول گیلان و مازندران و از طرف او مأمور جمع مالیات مازندران بوده و ربطی به خاندان مرعشیه‌های مازندران و بستگان خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس نداشته که پیش از جلوس پسرش به دست سرداران قزلباش کشته شد و در آغاز حکومت میرابوالقاسم (۱۰۱۲) در مازندران سالها از مرگ او میگذشت.

۳- طالبا به شهادت میرابوالقاسم در ۱۰۱۷ عازم سفر هند بوده است.  
۴- شعر و خط و ربط طالب نشان میدهد که در ۱۰۱۳ پیش از بیست سال از عمر او میگذشته است و چنانکه در ضمن قصیده به مدح میرابوالقاسم ترشیزی گفته عمر او از دومین مرتبه یا پایه عشرات که عدد بیست باشد گذشته بود:

پا بردومین پایه اوج عشراتم وایتک عدد فتم از آلف زیاد است  
و به قیاس این بیت که در خلال سالهای ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ سروده شده تولد طالب آملی از حوادث نزدیک به سال ۹۹۰ هجری بوده است.

۵- نام طالبا بدون تردید محمد بوده و کسانی که در آن شك کرده‌اند از راه صواب بیرون افتاده‌اند.

۵۲۱۱۲۱۱

## از تو حرکت از خدا بوکت

توسر پوشیده، ننهی پای بیرون  
نمیداری ز جهل خویشتن عار  
بدست عجز، پای خویش بسته  
شیخ محمود شبستری

دلیران جهان آغشته در خون  
نشستی چون زنان در کوی ادبار  
چو محبوسان بیک منزل نشسته